





HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/	Vol. 53, No. 4: Issue 127, Winter 2022, p.11-28	
Online ISSN 2538-3892	 	Print ISSN 2008-9139
Receive Date: 01-05-2020	Revise Date: 28-06-2020	Accept Date: 20-10-2020
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v53i4.86677	Article type: Original Research	

A reflection on the inheritance of "Abuini" cousin in spite of "Abi" uncle from the Imamiyya point of view

Dr. Azam Ebrahimi, Assistant Professor of Payame Noor University (corresponding author)

Email: aebrahimi56@yahoo.com

Dr. Abbas Kalantari Khalilabad, Associate Professor of Meybod University

Abstract

The heir is divided into relative and causal. The relative heir has three classes, which despite even a person from the previous class, none of the people of the next class inherit. In each class, people with a closer degree and less mediation deprive people with more mediation to the dead of inheritance. Imami jurists believe that if the heir of the deceased is an Abi uncle and an Abuini cousin, the inheritance goes to the Abuini cousin and the Abi uncle is deprived of the inheritance. Some consider it according to the rule and because an Abuini cousin is closer to the dead, and some consider it against the rule and for a special reason. In this article, the evidences mentioned on this saying are examined and proved that this ruling is against the rule and it is possible to inherit the Abi uncle despite the abuini cousin; the suspicion of the connection between this ruling and the issue of the heredity of the caliphate is then answered.

Keywords: Inheritance, Abi uncle, Abuini cousin, the closest rule forbids water

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/	سال ۵۳ - شماره ۴ - شماره پیاپی ۱۲۷ - زمستان ۱۴۰۰، ص ۲۸ - ۱۱	
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۳۹	
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۲۹	تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۰۴/۰۸	تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۲
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v53i4.86677	نوع مقاله: پژوهشی	

تأملی بر ارث پسرعموی ابوینی با وجود عمومی ابی از دیدگاه امامیه

دکتر اعظم ابراهیمی (نویسنده مسئول)

استادیار دانشگاه پیام نور

Email: aebrahimi56@yahoo.com

دکتر عباس کلانتری خلیل آباد

دانشیار دانشگاه میبد

چکیده

وارث به نسبی و سببی تقسیم می‌شود. وارث نسبی سه طبقه دارد که باوجود فردی از طبقه قبل به هیچ‌یک از افراد طبقه بعد ارث نمی‌رسد. در هر طبقه نیز افراد دارای درجه نزدیک‌تر و واسطه کمتر، افراد دارای واسطه بیشتر تا میت را از ارث محروم می‌کنند. فقهای امامیه قائل‌اند در صورتی که وارث میت یک عمومی ابی و یک پسرعموی ابوینی باشد، ارث به پسرعموی ابوینی می‌رسد و عمومی ابی از ارث محروم می‌شود. برخی آن را طبق قاعده و به دلیل اقرب‌بودن پسرعموی ابوینی به میت و برخی آن را برخلاف قاعده و به دلیل خاص می‌دانند. در این مقاله ادله ذکر شده بر این قول، بررسی و اثبات می‌شود که این حکم برخلاف قاعده است و امکان ارث‌بردن عمومی ابی باوجود پسرعموی ابوینی وجود دارد؛ سپس به شبهه ارتباط این حکم با مسئله موروثی بودن خلافت پاسخ داده می‌شود.

واژگان کلیدی: ارث، عمومی ابی، پسرعموی ابوینی، قاعده الاقرب یمنع الابعاد.

مقدمه

در قرآن و سنت سهم هریک از وارثان به طور دقیق مشخص شده است و طبق آیه «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (انفال: ۷۵) افرادی که از نظر طبقه و درجه به میت نزدیک‌ترند، سایر افرادی را که از لحاظ این دو ویژگی دورترند، از ارث محروم می‌کنند؛ اما در فقه امامیه و به تبع آن در حقوق موضوعه در ماده ۹۳۶ آمده است: «در صورتی که وارث متوفا عموی ابی و پسرعموی ابوینی باشد، ارث به پسرعموی ابوینی داده می‌شود و عموی ابی از ارث محروم می‌شود.» این در حالی است که پسرعمو در درجه بعد از عمو قرار دارد. بنابراین لازم است اولاً ادله فقها بر محروم‌بودن عموی ابی بررسی شود؛ ثانیاً ارتباط بین این حکم و موروثی‌بودن خلافت که ادعای عباسیان بوده است، مشخص شود.

مراد از عموی ابی یا پدری، برادر پدر است که مادرشان متفاوت ولی پدرشان یکی است. عموی ابوینی یا پدر و مادری، برادر پدر است که پدر و مادرشان یکی است و مراد از پسرعموی ابوینی اولاد ذکور این عمو است. عموی امی یا مادری به برادر پدر گفته می‌شود که پدرشان متفاوت است، ولی مادرشان یکی است.

۱. دیدگاه فقهای امامیه

فقهای امامیه قائل‌اند که باوجود پسرعموی ابوینی به عموی ابی ارث نمی‌رسد؛ ولی درباره علت ارث پسرعموی ابوینی دو نظر دارند:

۱. برخی قائل‌اند که علت ارث پسرعموی ابوینی این است که او از عموی ابی به میت نزدیک‌تر است. بنابراین ارث‌بردن او طبق قاعده «الأقرب یمنع الأبعد» بلامانع است. شیخ مفید گفته است: «دلیل ارث‌بردن پسرعموی ابوینی این است که به دو سبب به میت نزدیک است، درحالی که عموی ابی با یک سبب تقرب دارد.» (مفید، ۶۹۲ تا ۶۹۳) شیخ صدوق نیز گفته است: «دلیل ارث‌بردن پسرعموی ابوینی این است که او بین کلاله ابی و کلاله امی را جمع کرده است (ابن بابویه، الفقیه، ۲۹۲/۴؛ همو، المقنع، ۵۰۰).

۲. برخی قائل‌اند که این استثنا تعبدی است (ابن‌ادریس، ۲۴۱/۳).

اما قانون مدنی درباره تعبدی یا طبق قاعده‌بودن این حکم ساکت است.

ماده ۹۳۶ مقرر می‌کند: «باوجود اعمام یا احوال اولاد آن‌ها ارث نمی‌برند؛ مگر در صورت انحصار وارث به یک پسرعموی ابوینی یا یک عموی ابی تنها که فقط در این صورت پسرعمو، عمو را از ارث محروم می‌کند؛ لیکن اگر با پسرعموی ابوینی دایی یا خاله باشد، یا اعمام متعدد باشند، ولو ابی تنها، پسرعمو ارث نمی‌برد.»

فرق این دو قول این است که اگر براساس تعلیل ذکرشده، این حکم طبق قاعده باشد، امکان سرایت حکم مذکور در روایات به مسائل مشابه وجود دارد؛ مثل جایی که وارث میت پسردایی ابوینی و دایی ابی باشد که در این

صورت ارث به پسر دایی ابوینی می‌رسد؛ اما اگر حکم مذکور تبعیدی باشد، به خاطر اینکه این حکم خلاف قاعده است، باید به مورد مذکور در نص یا محل وفاق در اجماع اکتفا کرد و امکان سرایت آن به مسائل مشابه وجود ندارد. فقهای اهل سنت معتقدند، اگر وارث عمومی ابی و پسر عمومی ابوینی باشد، ارث به عمومی ابی می‌رسد، نه پسر عمومی ابوینی (مغنیه، ۵۵۵/۲).

۲. حکم فرض تغییر صورت مسئله

در فقه و حقوق درباره اینکه آیا حتماً باید یک عمو و یک پسر عمو باشد یا در صورت تعدد بودن هر یک نیز این حکم صادق است یا خیر و نیز درباره اینکه اگر با عمو و پسر عمو وارثان دیگر باشند، حکم ثابت است یا تغییر می‌کند، اختلاف نظر وجود دارد.

در قانون مدنی، ماده ۹۳۶ حکم را منحصر به صورت اجتماع عمومی ابی و پسر عمومی ابوینی دانسته و تعمیم آن به صورت تعدد هر یک یا صورت اجتماع عمه و دایی و خاله ابی با پسر عمو یا اجتماع دایی ابی با پسر یا دختر عمه و دایی و خاله ابوینی و... را منتفی دانسته است.

مسئله صورت‌های مختلفی دارد که ذکر همه آن‌ها در اینجا ممکن نیست. به پنج صورت کلی اشاره می‌شود:

صورت اول: وارث عمومی ابی و پسر عمومی ابوینی باشد، اما عمو یا پسر عمو یا هر دو چند نفر باشند. حال آیا

در این صورت هم پسر یا پسران عمومی ابوینی بر عمو یا عموهای ابی مقدم می‌شوند یا خیر؟

علامه حلی گفته است که اگر یکی متعدد شود، حکم تغییر می‌کند و عمومی ابی حاجب پسر عمو می‌شود (قواعد الاحکام، ۱۷۵/۲). اما عده‌ای گفته‌اند که در فرض تعدد نیز پسر عمو بر عمو مقدم می‌شود (شهید اول، الدروس، ۳۳۶/۲). شهید ثانی گفته است این عده سه دلیل دارند: «۱. مقتضی برای تقدم پسر عمو در صورت تعدد نیز موجود است و آن وجود پسر عمومی ابوینی در کنار عمومی ابی است. اگر پسر عمومی واحد مانع عمو شود، پس پسر عمومی متعدد به طریق اولی مانع می‌شود؛ زیرا اسبابی که سبب تقدم می‌شوند، متعدد می‌شوند؛ ۲. سبب ارث بردن دو عمو و بیشتر، عموبودن است و وجود پسر عمو مانع این سبب است و مانع یکی از دو سبب که در عرض هم‌اند، مانع دیگری نیز هست؛ ۳. کلمه 'ابن العم' به دلیل اینکه ابن به عم اضافه شده، مفید عموم است و همه فروع را شامل می‌شود» (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۵۹/۱۳).

بر هر سه دلیل اشکال وارد شده است: ۱. شاید پسر عمو با قید وحدت، مقتضی (حاجب) باشد، نه به طور مطلق. در صورت اتحاد اگر سبب نفس عنوان پسر عمومی ابوینی باشد، در صورت تعدد بودن نیز سبب متعدد خواهد بود؛ اما اگر سبب عنوانی مرکب از پسر عمو و قید وحدت باشد، در صورت تعدد، سبب منتفی می‌شود نه اینکه متعدد شود؛ ۲. مانع بودن پسر عمو هم ممکن است صرفاً در صورت وحدت سبب باشد، نه در صورت تعدد

آن؛ ۳. در نصوص، مفرد مضافی وجود ندارد تا مفید عموم باشد. زیرا در روایات آمده است: «اعیان بنی الام...» که شامل صورت تعدد نیز می‌شود (نراقی، ۳۲۳/۱۹).

برخی گفته‌اند مدرک منحصر در اجماع است و چون این حکم خلاف اصل است، بر محل وفاق که وجود پسرعموی ابوینی تنها با عموی ابی تنه‌است، اکتفا می‌شود و در صورت‌های دیگر به قاعده الاقرب یمنع الابدع مراجعه می‌شود و اجماع دلالت لفظی ندارد تا به اطلاق آن برای صورت‌های تعدد عمو و پسرعمو تمسک شود یا از آن خصوصیت الغا شود؛ اما اگر یقین کردیم که فرقی بین وحدت و تعدد وجود ندارد، الحاق صورت تعدد به وحدت صحیح است، و این هم بعید نیست (هاشمی شاهرودی، ۲۳۳/۹).

صورت دوم: گاهی در کنار عموی ابی و پسرعموی ابوینی، زوج یا زوجه هم وارث هستند. در این صورت شهید ثانی گفته است: چون زن و شوهر مانع ارث هیچ‌کس در هیچ‌یک از طبقات نمی‌شوند، مانع ارث پسرعمو هم نمی‌شوند؛ زیرا مقتضی برای ترجیح وجود دارد (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۵۹/۱۳). در این صورت ابتدا سهم زن یا شوهر داده می‌شود و بعد تکلیف بقیه وراث روشن می‌شود. اما کسانی که قائل‌اند در خروج از نص باید به قدر متیقن اکتفا کرد، در این صورت هم پسرعموی ابوینی را حاجب عموی ابی می‌دانند.

صورت سوم: گاهی به جای عمو که مذکر است، عمه یا به جای پسرعمو، پسرعمه قرار می‌گیرد. مثلاً وارث میت عموی ابی و پسرعمه ابوینی است یا پسرعموی ابوینی و عمه ابی است یا عمه ابی و پسرعمه ابوینی است. برخی گفته‌اند: اگر به جای عموی ابی، عمه ابی باشد، حکم تغییر می‌کند؛ یعنی ارث به عمه می‌رسد، نه پسرعمو؛ زیرا اجماع بر مسئله اجتماع عموی ابی و پسرعموی ابوینی صورت گرفته، نه مسئله دیگر (ابن ادریس، ۲۴۱/۳). به عبارت دیگر حکم در دلیل مختص به عمو است و الحاق عمه به عمو نیازمند دلیل است که وجود ندارد. اما شیخ طوسی قائل است که اگر به جای عمو، عمه قرار گیرد، حکم تغییر نمی‌کند، زیرا عمو و عمه در سبب بودن اشتراک دارند (نک: طوسی، الاستبصار، ۱۷۰/۴). شهید ثانی علت مشترک بودن این دو را این‌گونه تفسیر کرده است: «چون در اصل ارث بردن مشترک‌اند و در یک طبقه و درجه قرار دارند و هر دو فی الجمله حاجب می‌شوند. بنابراین نباید حکم آن‌ها تغییر کند.» (شهید ثانی، الروضة البهیة، ۵۶/۸).

اشکال استدلال ایشان این است که اشتراک در سبب بودن ملازم با اشتراک در مانع بودن نیست؛ چون ممکن است یکی از دو مسبب مدخلیتی در ممنوعیت داشته باشد که دیگری نداشته باشد. بنابراین با تغییر مرد به زن حکم ثابت نمی‌ماند؛ به خصوص اگر تغییر مرد به زن در طرف مانع، یعنی پسرعمو، باشد. از طرفی روایات نیز شامل زنان نمی‌شود (نراقی، ۳۲۳/۱۹).

صورت چهارم: گاهی درجه یک طرف متفاوت است؛ مثلاً به جای عمو پسرعمو است یا به جای پسرعمو، پسر پسرعمو است. شهید ثانی در مسالک گفته است اقوی این است که حکم تغییر می‌کند و پسر پسرعمو ارث نمی‌برد

(۱۵۹/۱۳).

شاید دلیل ایشان این باشد که حکم در روایت به عنوان عمو تعلق گرفته است و عمو قطعاً شامل پسرعمو نمی‌شود یا پسرعمو شامل پسر پسرعمو نمی‌شود.

اگر بگویند به پسر پسرعمو هم حقیقتاً پسرعمو اطلاق می‌شود، درست نیست؛ زیرا ادله مسئله شامل آن نمی‌شود و دلیل خاص دیگری هم وجود ندارد (نراقی، ۳۲۴/۱۹).

صورت پنجم: گاهی در کنار عموی ابی و پسرعموی ابوینی دایی یا خاله یا هر دو هستند. یعنی در کنار عمو و پسرعمو فردی است که جنسش از مانع و ممنوع نیست، در خصوص این مسئله فقها دیدگاه‌های متفاوتی دارند:

دیدگاه اول: پسرعمو از ارث محروم می‌شود و ارث به عمو و دایی می‌رسد؛ بدین‌سان که به عمو دو برابر دایی یا خاله داده می‌شود. زیرا عمو سهم پدر را می‌برد و دایی یا خاله سهم مادر را (همان، ۳۲۵/۱۹). این قول در مختلف الشیعه (علامه حلی، ۴۵/۹) به عمادالدین طبری نسبت داده شده و در سرائر (ابن‌ادریس، ۲۴۱/۳)، شرائع الاسلام (محقق حلی، ۲۴/۴)، قواعد الاحکام (علامه حلی، ۷۰/۳)، الدروس الشرعیه (شهید اول، ۳۳۶/۲) و مسالک الافهام (شهید ثانی، ۱۶۱/۱۳) پذیرفته شده است. شهید ثانی (همان، ۱۶۰) و بعدها فاضل نراقی آن را به جمهور متأخران نسبت داده‌اند (۳۲۴/۱۹).

ادله ایشان به این قرار است:

۱. پسرعمو به وسیله دایی یا خاله از ارث محروم می‌شود و وقتی او محروم شود، مانع ارث‌بردن عمو منتفی می‌شود؛ بنابراین عمو با دایی یا خاله ارث می‌برد (هاشمی شاهرودی، ۲۳۶/۹).

۲. بر اساس آیه شریفه «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (انفال: ۷۵) قاعده این است که نباید باوجود خویشاوند نزدیک‌تر، دورتر ارث ببرد. اما به دلیل نص و اجماع، چاره‌ای جز عمل برخلاف قاعده نیست و در چنین موقعیتی باید به محل وفاق یا نص اکتفا کرد. پس سرایت حکم به مسائل دیگر جایز نیست (سبزواری، ۱۸۶/۳۰).

۳. اطلاق روایاتی که دلالت دارد عمو و دایی در همه حالات در ارث شریک‌اند، اینجا حاکم است؛ چنان‌که در خبر سلمه بن محرز از امام صادق (ع) آمده است: «أَنَّه قَالَ: فِي ابْنِ عَمٍّ وَ خَالَةٍ قَالَ الْمَالُ لِلْخَالَةِ، وَقَالَ فِي ابْنِ عَمٍّ وَ خَالٍ، قَالَ الْمَالُ لِلْخَالِ، وَقَالَ فِي ابْنِ عَمٍّ وَ ابْنِ خَالَةٍ، قَالَ لِلذَّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيِّينَ؛ امام صادق (ع) در حدیثی در مورد پسرعمو و دایی فرمود: همه مال از آن خاله است و درباره پسرعمو و دایی گفت: همه مال از آن دایی است و درباره پسرعمو و پسرخاله گفت: 'لِلذَّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيِّينَ' (نساء: ۱۱)» (حرعاملی، ۱۹۳/۲۶). این روایت اطلاق دارد و شامل محل بحث که عموی ابی حضور دارد هم می‌شود (سبزواری، ۱۸۶/۳۰).

دلیل اینکه این روایت به خبر توصیف شده این است که در سند آن عمران بن موسی وجود دارد که توثیق نشده

است. همچنین در آن حسن بن ظریف وجود دارد که او هم توثیق نشده، هر چند پدرش ثقه است. همچنین در سند آن سلمه بن محرز است که توثیق نشده است؛ اما دلالتش کامل است، زیرا اطلاق دارد (اراکی، ۱۹۰).

۴. پسرعمو وقتی حاجب عمو می شود که ارث ببرد و فرض ما این است که وی از ارث محروم می شود، چنان که اگر پسرعمو قاتل یا کافر بود، حاجب نمی شد؛ بنابراین حاجب نخواهد بود. ضمن اینکه آنچه با دلیل ثابت شده، محروم شدن عمو توسط پسرعمو است تا اینکه خودش مال را ببرد؛ اما اینکه او حاجب عمو شود تا مال را دیگری، مثل دایی ببرد، دلیلی ندارد. بنابراین دلیلی بر حاجب بودن پسرعمو برای عمو نیست و بر اساس قاعده، عمو هم ارث خواهد برد؛ یعنی دوسوم به عمو و یکسوم به دایی داده می شود (همو، ۱۸۹ تا ۱۹۰).

ایراد این دلیل این است که شرط حاجب بودن ارث بری نیست؛ زیرا اگر ارث بردن شرط بود، برادران حاجب مادر نمی شدند (فاضل مقداد، ۱۸۲/۴).

دیدگاه دوم: برخی قائل اند عموی ابی و پسرعموی ابوینی هر دو از ارث محروم می شوند و مال به دایی یا خاله یا هر دو داده می شود. شهید اول این قول را به سدیدالدین محمود حمصی نسبت داده است (الدروس، ۳۳۷/۲). دلیل این قول چنین مطرح شده است که اولاً عمو به وسیله پسرعمو، و پسرعمو به وسیله دایی یا خاله از ارث محروم می شود (ابن فهد حلی، ۳۹۵/۴)؛ ثانیاً خبر سلمه بر محروم شدن پسرعمو به وسیله دایی یا خاله دلالت دارد. پس کسی که از او ضعیف تر است (عمو) در محروم شدن اولویت دارد.

ایراد استدلال اول این است که پسرعمو به طور مطلق عمو را از ارث محروم نمی کند؛ بلکه اگر ارث بر باشد، او را محروم می سازد و اگر ارث نبرد، مانع دیگران نمی شود. در اینجا نیز فرض این است که او از ارث به وسیله دایی محروم است؛ بنابراین نمی تواند عمو را از ارث محروم کند. دیگر اینکه چنین استدلالی بیشتر شبیه قیاس و استحسان است. ایراد استدلال دوم هم این است که اولویت پسرعمو بر عمو در ارث بردن، ملازم با اولویت او بر عمو در همه احکام نیست. به همین دلیل کسی قائل نیست که اگر دایی یا خاله با عموی ابی جمع شدند، عمو محروم می شود؛ در حالی که اگر اولویت تام بود، در فرض مذکور نیز باید محروم می شد (روحانی، ۳۶۲/۲۴ تا ۳۶۴).

دیدگاه سوم: مال برای پسرعموی تنهاست. این احتمال را علامه در مختلف الشیعه مطرح کرده است (۴۵/۹). توضیح اینکه عمو و دایی در یک مرتبه و در عرض هم قرار دارند و مانع یکی از دو امر هم عرض، مانع دیگری نیز هست؛ و الا این دو در عرض هم نخواهند بود (ابن فهد حلی، ۳۹۶/۴).

جواب علامه حلی به این احتمال این است که عمو و دایی بر اساس دلیل فقط در اصل ارث بردن و در مرتبه باهم مساوی اند، نه در همه احکام. به عبارتی این استدلال قیاس امور اعتباری شرعی با علل و موانع تکوینی است که فسادش روشن است (هاشمی شاهرودی، ۲۳۶/۹)؛ زیرا ممکن است امری محکوم به حکمی باشد که مساوی آن امر، محکوم به آن نباشد. جواب نقضی نیز این است که اگر این استدلال صحیح بود، باید حاجبان مادر در مازاد

بر سدس، یعنی برادران، حاجب پدر نیز می‌شدند، زیرا پدر و مادر در درجه مساوی‌اند؛ در حالی که حاجب مادر حاجب پدر نخواهد بود (فاضل مقداد، ۱۸۲/۴).

علاوه بر این دلیلی نداریم که پسرعمو حاجب دایی شود؛ بلکه برعکس، دلیل داریم که دایی حاجب پسرعمو می‌شود. چنان که در خبر سلمة بن محرز آمده است.

دیدگاه چهارم: مال برای خاله و پسرعمو است. این قول را شهید اول به شیخ معین‌الدین مصری (دروس، ۳۳۷/۲)، و علامه در مختلف الشیعه به قطب‌الدین راوندی (۴۵/۹) نسبت داده است. صاحب‌جوهر نیز آن را قوی دانسته، هر چند اعتراف کرده کمتر فقیهی به آن حکم کرده است. دلیل ایشان این است که مقتضی، یعنی وجود پسرعمو، برای محروم‌بودن عمو از ارث موجود است و مانع هم مفقود است. برای محروم‌شدن دایی و پسرعمو هم مقتضی موجود نیست؛ زیرا عمو مانع دایی نیست. بنابراین به طریق اولی پسرعمو مانع نخواهد بود، هر چند پسرعمو در اینجا بر عمو در ارث اولویت دارد (صاحب‌جوهر، ۱۷۹/۳۹). همچنین برای اینکه فقط در صورتی پسرعمو باوجود دایی از ارث محروم می‌شود که در درجه او از طرف عموها کسی نباشد؛ اما باوجود یکی از آنها نمی‌توان گفت که پسرعمو باوجود دایی از ارث محروم شده است. او فقط به وسیله کسی از ارث محروم می‌شود که از طرف عمو باشد؛ زیرا نصیب ارث او را می‌گیرد، به خلاف دایی؛ زیرا سهم او با بودن یا نبودن پسرعمو تغییری نمی‌کند و حال آنکه حجب تنها با گرفتن نصیب محجوب محقق می‌شود، نه با آنچه از دیگری می‌گیرد (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۶۱/۱۳).

ایراد دلیل اول این است که اولاً این قیاس است و قیاس باطل است. به علاوه، لازمه‌اش این است که هرگاه دایی با پسرعمو باشد و عمو نباشد، پسرعمو حاجب او شود؛ در حالی که احدی به این قائل نیست (هاشمی شاهرودی، ۲۳۶/۹)؛ ثانیاً محروم‌شدن عمو توسط پسرعمو دلیل بر این نیست که پسرعمو بر عمو در همه جا اولویت دارد؛ حتی در محروم‌نشدن به وسیله دایی و خاله، در حالی که دلیل بر محروم‌شدن او دلالت دارد که شامل مسئله مفروض نیز می‌شود. اشکال دلیل دوم این است که ما هم دلیل خاص (روایات) و هم دلیل عام «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» (انفال: ۷۵) داریم که پسرعمو باوجود دایی از ارث محروم می‌شود. اطلاق این ادله همچنین صورتی را شامل می‌شود که از ناحیه عموها وارثی باشد و تخصیص دادن حکم به وضعیتی که عمومی نباشد، بدون دلیل است (روحانی، ۳۶۲/۲۴؛ سبزواری، ۱۸۶/۳۰).

۳. مقتضای ادله

اگر دلیل تقدم پسرعموی ابوینی بر عموی ابی صرفاً اجماع باشد، باید به قدر متیقن اکتفا کرد و صرفاً در صورت اجتماع عمو و پسرعمو به تقدم پسرعمو حکم کرد و در دیگر موارد پنج‌گانه، اولویت اقرب را مبنای حکم قرار داد؛

زیرا اجماع دلیل لبی است و نمی‌توان به اطلاق آن تمسک کرد و آن را به وضعیت تعدد سرایت داد. اما اگر دلیل صرفاً روایات باشد، ممکن است عرف در صورت تعدد هریک از طرفین با الغای خصوصیت، پسرعمو را حاجب عمو بدانند و فرقی بین واحد یا متعدد بودن عمو یا پسرعمو نباشد. همچنین فرقی بین وجود داشتن یا نداشتن زن یا شوهر نباشد؛ زیرا زن و شوهر با همه طبقات جمع می‌شوند. بنابراین در این دو صورت نیز پسرعمو مانع عمو خواهد بود؛ اما اگر به جای پسرعمو، پسر پسرعمو باشد، یا به جای عمو عمه ابی باشد، سرایت دادن حکم روایت مستلزم دلیل معتبر یا اولویت قطعی است که در اینجا وجود ندارد.

اما در صورتی که با پسرعموی ابوینی و عموی ابی، خاله یا دایی یا هر دو باشد، باید روایات را بررسی کرد. روایات سه دسته‌اند: دسته اول به اطلاقیان دلالت دارند که عمو و دایی یا خاله ارث می‌برند؛ مثل صحیح ابوبصیر که در آن آمده است: «للعلم الثلثان وللخال الثلث» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۲۶/۹؛ حرعاملی، ۵۰۶/۱۷). این روایت اطلاق دارد و صورت حضور پسرعمو با آن‌ها را نیز شامل می‌شود. دسته دوم دلالت دارد که اگر پسرعمو با دایی و خاله جمع شوند، پسرعمو از ارث محروم می‌شود و همه ارث برای دایی و خاله است؛ مثل خیر سلمه از امام صادق (ع): «فی ابن عم و خاله قال: المال للخالة و فی ابن عم و خال قال: المال للخال» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۲۵/۹؛ حرعاملی، ۵۰۵/۱۷). دسته سوم نیز دلالت دارد بر اینکه اگر پسرعموی ابوینی با عموی ابی جمع شوند، همه مال از آن پسرعمو است (همو، ۱۸۳/۲۶ و ۱۹۲) که مفصلاً بررسی خواهیم کرد.

حال اگر بگوییم که روایات دسته سوم محل بحث ما نیست، مسئله روشن است: مقتضای روایات دسته اول این است که عمو و دایی و خاله ارث را بین خودشان تقسیم می‌کنند و روایات دسته دوم نیز با آن منافاتی ندارد؛ اما اگر قائل شویم که اطلاق روایات دسته سوم شامل فرض ما هم می‌شود، دو حالت وجود دارد: ۱. قائلیم که پسرعمو، چه وارث باشد و چه نباشد، عمو را از ارث محروم می‌کند؛ در این صورت عمو از ارث محروم می‌شود و ارث به خاله یا دایی می‌رسد؛ ۲. قائلیم فقط در صورتی عمو از ارث محروم می‌شود که پسرعمو وارث باشد و چون در اینجا پسرعمو وارث نیست، مانع ارث بردن عمو نمی‌شود. در این صورت ارث بین عمو و خاله یا دایی تقسیم می‌شود.

۴. ادله اولویت پسرعموی ابوینی بر عموی ابی

فتها برای اولویت پسرعموی ابوینی بر عموی ابی به ادله زیر استناد جسته‌اند:

۱. ۴. قاعدة الاقرب يمنع الاعد

معنای قاعده این است که هر کس از نظر نسب، به میت نزدیک‌تر باشد، مانع ارث‌بری دورتر از خود می‌شود (جعفری لنگرودی، ۴۲۷). از این قاعده به قاعده «الاقرب فالاقرب» نیز تعبیر می‌شود. این قاعده علاوه بر ارث در ابواب دیگر فقه، مانند دیه عاقله، نفقه، حضانت و... نیز به کار می‌رود.

بر اساس این قاعده در باب ارث با وجود خویشاوندان طبقه اول، یعنی پدر و مادر و فرزندان و فرزندان آنها، ارث به اقوام طبقه دوم یعنی اجداد و خواهران و برادران و فرزندان آنها نمی‌رسد و با وجود حتی دورترین خویشاوند در طبقه دوم، ارث به اقوام طبقه سوم یعنی عموها و دایی‌ها و فرزندان آنها نمی‌رسد.

همین‌طور با وجود افراد در یک درجه، ارث به افرادی نمی‌رسد که در درجه بعد قرار دارند و با وجود خویشاوندان نسبی ارث به خویشاوندان سببی نمی‌رسد. فقط زن و شوهر با وارثان در همه طبقات ارث می‌برند.

برای این قاعده به ادله متعددی از قرآن و سنت و عقل استناد شده است. مهم‌ترین دلیل آیه ۷۵ سوره انفال است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ کسانی که بعداً ایمان آوردند و هجرت کردند و با شما جهاد نمودند، از شما هستند و خویشاوندان برخی نسبت به برخی دیگر، در احکامی که خدا مقرر داشته، سزاوارترند؛ خداوند به همه چیز داناست. بر اساس این آیه برخی از خویشاوندان بر برخی دیگر در ارث مقدم‌اند. این آیه فقط اولی بودن برخی را ثابت کرده و مصادیقش را بیان نکرده است.

برخی روایات نیز ملاک اقریبیت را بیان کرده است، مانند: صحیحہ ابی ایوب خزاز از امام صادق (ع): «قَالَ إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيِّ أَنْ كُلَّ ذِي رَحِمٍ بِمَنْزِلَةِ الرَّحِمِ الَّذِي يَجْرُ بِه إِلَّا أَنْ يَكُونَ وَارِثٌ أَقْرَبَ إِلَى الْمَيِّتِ مِنْهُ فَيَحْجُبُه» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۶۹/۹)؛ همانا در کتاب علی (ع) هر خویشاوندی که در طبقه بعدی قرار بگیرد، به منزله آن خویشاوندی است که میراث‌میت را از راه خویشاوندی به‌سوی خود می‌کشد؛ اما اگر طبقه قبل زنده باشند، طبقه بعدی را محروم می‌کنند.

در این روایت، وجود وارث اقریب به میت، مانع ارث‌بردن شخص ابعد دانسته شده است. روایاتی نیز وجود دارد که افراد هر طبقه را بیان کرده؛ اما ذکر و بررسی آنها از حوصله این نوشتار خارج است (نک: کلینی، ۷/۷۵ تا ۷۷).

در فقه و حقوق، فرد دارای دو سبب بر فرد دارای یک سبب، اگر هم طبقه و هم درجه باشند، بر اساس این قاعده مقدم می‌شود؛ چنان‌که با وجود برادر و خواهر ابوینی، برادر و خواهر ابی از ارث محروم می‌شوند (موسوی اردبیلی، ۳۹۰/۱۱).

برخی نظیر شیخ مفید یکی دیگر از مصادیق این قاعده را پسرعموی ابوینی دانسته‌اند که بر عموی ابی در ارث مقدم می‌شود؛ زیرا متقرب ابوینی دارای دو سبب است و این موجب اقریبیت او بر متقرب ابی می‌شود که دارای یک سبب تقرب است (۶۹۳).

ایراد استدلال ایشان این است که در برخی مسائل با وجود این علت، حکم مذکور ثابت نیست؛ مثل مسئله‌ای که وارث میت، پسر برادر ابوینی و برادر ابی باشد. در این صورت فقها به اتفاق قائل‌اند که ارث به برادر ابی می‌رسد.

شیخ مفید برای فرار از این ایراد گفته است علت ارث نبردن پسر برادر ابوینی این است که برادر ابی به فرض ارث می برد، ولی پسر برادر ابوینی به رحم. و کسی که به فرض ارث می برد، بر کسی که به قرابت ارث می برد، مقدم است. اما پسرعمو و عمو هر دو به قرابت ارث می برند. بنابراین از بین آن‌ها کسی که به دو سبب ارث ببرد، بر وارث یکسببی مقدم می شود (۶۹۲ تا ۶۹۳).

پاسخ این است که دلیلی بر مقدم بودن متقرب دوسببی بر متقرب یکسببی وجود ندارد؛ زیرا اگر چنین تقدیمی در کار بود، برادر ابوینی هم بر برادر امی مقدم می شد.

برخی این گونه توجیه کرده اند که ممکن است اقرب بودن ابوینی بر ابی به این دلیل باشد که ملاک صدق عرفی اقربیت است، خواه به خاطر کمتر بودن واسطه یا محکم تر بودن ارتباط و انتساب، و بدون شک متقرب ابوینی عرفاً اقرب است؛ زیرا ارتباط و انتسابش به میت شدیدتر است و جهت قرابتش هم بیشتر از متقرب ابی تنها یا امی تنهاست. بنابراین فقط مانع ابی می شود و متقرب امی با دلیل (اجماع) خارج می شود، لذا متقرب ابی باقی می ماند. براین اساس مسئله مطابق قاعده الاقرب یمنع الابعد است. شاید نظر شیخ مفید هم همین باشد (نراقی، ۱۹/۲۷۰).

پاسخ این است که اولاً بر فرض که دارا بودن دو سبب عرفاً موجب اقربیت باشد؛ چنان که برادر ابوینی بر برادر ابی مقدم می شود و این فقط در صورتی است که هر دو در یک درجه باشند؛ اما در صورتی که درجه ابی مقدم بر ابوینی باشد، عرفاً تعدد سبب باعث اقربیت نمی شود؛ بر عکس، عرف کسی را که در درجه جلوتر است مقدم می دارد. هر چند صاحب درجه نزدیک تر یک سبب تقرب داشته باشد؛ ثانیاً اگر این گونه باشد، در جایی که پسرعمه ابوینی با عمه ابی وارث است نیز باید پسرعمه ابوینی بر عمه ابی مقدم شود؛ حال آنکه هیچ کس چنین ادعایی نکرده است. بنابراین تقدم پسرعموی ابوینی بر عموی ابی طبق قاعده الاقرب یمنع الابعد نیست.

۲.۴. سنت

در سنت به روایاتی استناد شده است. عده ای روایات ذکر شده در این باب را مستفیض می دانند (فیض کاشانی، ۳/۳۰۲). صاحب ریاض می گوید: «این گونه نیست.» ضمن اینکه روایات ذکر شده را از نظر سند، ضعیف می داند (طباطبایی، ۱۴/۳۵۴). ابن بابویه می گوید: «این حکم به دلیل خبر صحیح منقول از ائمه است» (الفقیه، ۴/۲۹۲). لازم است روایات بررسی سندی و دلالتی شوند:

أ. روایت حسن بن عماره: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَيَّمَا أَقْرَبِ ابْنِ عَمِّ لِأَبٍ وَأُمٍّ أَوْ عَمٍّ لِأَبٍ قَالَ قُلْتُ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ السَّبَّيْعِيُّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ أَعْيَانُ بَنِي الْأُمِّ أَقْرَبُ مِنْ بَنِي الْعَلَاتِ قَالَ فَاسْتَوَى جَالِسًا ثُمَّ قَالَ جِئْتُ بِهَا مِنْ عَيْنٍ صَافِيَةٍ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ أَبَا رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَخُو أَبِي طَالِبٍ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ» (حرعاملی، ۲۶/۱۸۳ و ۱۹۲).

حسن بن عماره می گوید: «امام صادق (ع) فرمود: پسرعموی پدر و مادری نزدیک تر است یا عموی پدری؟»

عرض کردم: ابواسحاق سبعی از حارث اعور برای ما خبر آورده که امیر مؤمنان علی (ع) می فرمود: کسانی که پدر و مادر واحدی دارند از آنان که فقط پدر واحدی دارند، نزدیک ترند. امام (ع) در نشستن خود تغییری داد و سپس فرمود: آن را از چشمه زلالی آوردی. به راستی که عبدالله پدر پیامبر (ص) برادر پدرومادری ابوطالب بود. «
 علة بر وزن صرة از عل گرفته شده است. عل، آشامیدن پشت سرهم شتر است، در مقابل نهل. نهل این است که شتر بعد از آشامیدن توقف کند تا آب از گلویش پایین برود و دوباره بنوشد. عل و نهل درباره رضاع نیز استعمال می شود و «بني العلات» به فرزندان یک مرد از زنان متعدد (برادران ابی) گفته می شود (نک: ابن منظور، ۱۱/۶۷ تا ۱۰/۴۷)؛ اما اگر مادرشان یکی و پدرشان مختلف باشد، اخیاف می گویند (ابن اثیر، ۳/۲۹۱ و ۳/۳۳۳).

اعیان از عین گرفته شده است. مراد از عین چیزی، قسمت ارزشمند آن است. بنابراین مراد از اعیان برادرانی است که پسران یک پدر و یک مادر هستند (جوهری، ۶/۲۱۷۱). عین صافیه نیز کنایه از امیر المؤمنین علی (ع) است. هر چند روایت دلالت دارد که برادران ابوینی نسبت به برادران ابی اقرب اند. اما چون در آخر امام صادق (ع) فرمودند که عبدالله پدر پیامبر (ص) برادر پدرومادری ابوطالب بود و این را در جواب سؤال از اقرب بودن پسرعموی ابوینی نسبت به عموی ابی ذکر کرده اند، مشخص می شود که پسرعموی ابوینی، بر عموی ابی مقدم است.
بررسی سندی روایت: برخی قائل اند که روایت ذکر شده ضعیف است (محقق سبزواری، ۲/۸۴۷)؛ زیرا این روایت را شیخ صدوق از کتاب حسن بن محمد بن سماعه گرفته (نجاشی، ۴۶۲) که از شیوخ واقفی است (علامه حلی، مختلف الشیعه، ۵/۴۰۵). حسن بن محمد هم از محمد بن بکر جناح نقل کرده که ثقة بوده است (نجاشی، ۳۴۶)؛ اما شیخ طوسی او را واقفی دانسته است (رجال، ۳۴۵). نام صفوان بن خالد و ابراهیم بن محمد بن مهاجر نیز در هیچ یک از کتب رجالی یافت نمی شود. البته حسن بن عماره را شیخ طوسی در کتاب رجالش نام برده و گفته است که وی سنی، اما از اصحاب امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) بوده است (سبحانی تیریزی، ۲۷۰). یونس بن ابی اسحاق سبعی نیز از اصحاب امام صادق (ع)، اما سنی متعصب بوده است (تفرشی، ۵/۱۰۶).
 بر همین اساس شهید ثانی در مسالک گفته است: «اخباری که در مورد ارث پسرعمو وارد شده، معتبر نیست» (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۳/۱۵۸). اما برخی قائل اند که به این روایات بر فرض ضعف سند نیز می توان استناد کرد؛ زیرا فقهای امامیه به آن عمل کرده اند و این گونه ضعف سند جبران می شود (نراقی، ۱۹/۲۷۰).

بررسی دلالتی روایت: تقدم در روایت مذکور را بر فرض صحت سند، تنها در صورت هم درجه بودن می توان پذیرفت؛ مثل تقدم عموی ابوینی بر عموی ابی. عبارت «أَعْيَانُ بَنِي الْأُمِّ أَقْرَبُ مِنْ بَنِي الْعَلَاتِ» بر مقدم بودن مطلق ابوینی بر ابی دلالت ندارد.

اگر گفته شود ممکن است فرمایش امام علی (ع) را، بدون سؤال و جواب، بر اولی بودن متقرب ابوینی بر ابی، در صورت اتحاد درجه، حمل کنیم؛ اما چون در این روایت امام (ع) از راوی خواسته که از میان عموی ابی و پسرعموی

ابوینی یکی را معین کند و راوی در جواب امام (ع) روایت مذکور از حضرت علی (ع) را نقل کرده است، پی می‌بریم که روایت عام است و شامل صورت اختلاف درجه هم می‌شود.

می‌گوییم: اولاً ایرادی که بر استدلال به روایت وارد است، همین است که سخن امام علی (ع) را جواب سؤالی که از امام صادق (ع) نقل شده است، قرار داده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که پسرعموی ابوینی از عموی ابی نزدیک‌تر است و حال آنکه عباس، عموی پیامبر، وارث پیامبر (ص) نبود؛ نه به سبب وجود امیرالمؤمنین علی (ع)، بلکه به سبب وجود حضرت فاطمه (س)، حتی حضرت علی (ع) هم وارث مال پیامبر (ص) نبود و توجیه روایت ممکن نیست؛ ثانیاً چون در روایت اسمی از میراث نیست، بر فرض صحت، بر اقرب بودن پسرعموی ابوینی فرد نسبت به عموی ابی او از جهات دیگر دلالت دارد، نه از جهت ارث بردن مال و مقام. بنابراین منظور روایت این است که امیرالمؤمنین (ع) به مقام پیامبر (ص) اولی از عباس عموی پیامبر (ص) است.

ب. روایت دیگر: شیخ طوسی در تهذیب الأحکام از امام علی (ع) نقل کرده است: «أَعْيَانُ بَنِي الْأُمِّ يَرْتُونَ دُونَ بَنِي الْعَلَاتِ»؛ برادران پدر و مادری ارث می‌برند، نه برادران پدری (۳۲۷/۹). ابن بابویه نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت را به صورت مرسل نقل کرده و به این تعبیر آورده است: «اولاد بنی الام أحق من بنی العلات» (۲۷۳/۴). این روایت، نیز بر فرض صحت سند، از نظر دلالتی همان ایرادات روایت اول را دارد. به علاوه در این روایت، مانند روایت گذشته، از ارث پسرعموی ابوینی و عموی ابی سؤال نشده تا مسئله مذکور را شامل شود.

۳.۴. اجماع

سیاری از فقها تقدم پسرعموی ابوینی بر عموی ابی را اجماعی دانسته‌اند (مقدس اردبیلی، ۱۱/۴۱۶؛ سبزواری، ۳۰/۱۸۵؛ شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۳/۱۵۸). عده‌ای بر این حکم نقل اجماع کرده‌اند، از جمله ابن زهره (۳۲۶)، ابن ادریس حلی (۳/۲۶۲)، فاضل مقداد (۴/۱۸۱) و محقق سبزواری (۳۰۱). صاحب ریاض قائل است که نقل اجماع در حد تواتر است و این اجماع مخصص قاعده الاقرب است (۱۴/۳۵۴). برخی ادعای نبود اختلاف کرده‌اند (روحانی، ۲۴/۳۶۲) و برخی نیز آن را مسلم دانسته‌اند (مجلسی، محمدتقی، ۱۱/۳۰۲). برخی مهم‌ترین دلیل را اجماع دانسته‌اند (فاضل هندی، ۹/۴۴۷).

پاسخ این است که اجماع چه منقول و چه محصل هر دو مردود است؛ زیرا اگر بتوان به روایات وارد شده در این باب استناد کرد، این اجماع مدرکی است و مشهور قائل‌اند که اجماع مدرکی حجت نیست (آخوند خراسانی، ۱۲۳؛ میرزای قمی، ۲/۶۲، خویی، ۲/۹۸). حتی اگر قائل شویم که اجماع مدرکی حجت است یا نتوان به روایت استناد کرد و اجماع تبعیدی باشد، در صورتی اعتبار دارد که کاشف از نظر معصوم باشد (شیرازی، ۱/۲)؛ اما کشف نظر معصوم در اینجا مشکل است، زیرا کلینی در کتاب کافی اولویت پسرعموی ابوینی بر عموی ابی را ذکر نکرده است. همچنین ما اطلاعی از دیدگاه فقهای قبل از شیخ صدوق نداریم. حتی شیخ صدوق (الهدایة، ۳۳۷) قائل

شده است که با وجود مطلق عمو، مطلق پسرعمو ارث نمی‌برد. بنابراین اولاً اصل وجود اجماع و ثانیاً کشف نظر معصوم از آن بسیار مشکل است.

۵. ارتباط ارث پسرعموی ابوینی با مسئله ارث جانشینی پیامبر(ص)

حضرت علی(ع) پسرعموی ابوینی پیامبر(ص) و عباس عموی ابی ایشان بود. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا قائل بودن شیعه به ارث‌بری پسرعموی ابوینی با وجود عموی ابی با اعتقاد آن‌ها به جانشینی امام علی(ع) پس از پیامبر(ص) و رد ادعای بنی‌عباس به خلافت عباس پس از پیامبر(ص) ارتباط دارد؟

هنگامی که حکومت امویان سرنگون شد و عباسیان به قدرت رسیدند، ابتدا خود را اهل بیت پیامبر(ص) و ذوی‌القربی نامیدند (عمر، ۱۰۹)؛ اما بعد از مواجه‌شدن با مخالفت علویان، مدعی شدند که هنگام رحلت پیامبر(ص) تنها کسی که استحقاق ارث‌بری از پیامبر(ص) را داشته، عباس عموی ایشان بوده است، با این دلیل که علی(ع) پسرعموی پیامبر و عباس عموی پیامبر(ص) بود و با وجود عمو ارث به پسرعمو نمی‌رسد. بنابراین حق جانشینی پیامبر(ص) به علی(ع) نمی‌رسد، بلکه به عمویش عباس می‌رسد. طبق این قول، علویان هیچ حقی در خلافت نداشتند. اما ائمه شیعه در مواقع متعدد به شدت در مقام رد ادعای بنی‌عباس برآمده‌اند (طبرسی، ۳۳۶/۲).

اما قائل شدن فقهای شیعه به ارث پسرعموی ابوینی در صورت وجود عموی ابی برای اثبات موروثی بودن خلافت حضرت علی(ع) یا دیگر ائمه(ع) نبوده است؛ زیرا اولاً آن‌قدر دلایل محکم و متقن نظیر حدیث ثقلین بر ولایت حضرت علی(ع) و دیگر امامان(ع) وجود دارد که نیازی به چنین ادعاهایی نیست؛ ثانیاً به دلیل حضور حضرت فاطمه(س) در زمان فوت پیامبر(ص) وارث ایشان حضرت فاطمه(س) بوده است. بنابراین دست‌کم بر مبنای خود امامیه، حضرت علی(ع) وارث نبوده تا خلافت پیامبر(ص) به ایشان ارث برسد؛ چنان‌که در روایت فضیل بن یسار از امام باقر(ع) آمده است: «لَا وَاللَّهِ مَا وَرَثَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) الْعَبَّاسُ وَلَا عَلِيُّ (ع) وَلَا وَرِثَتُهُ إِلَّا فَاطِمَةُ (ع) وَمَا كَانَ أَخَذَ عَلِيُّ (ع) السَّلَاحَ وَغَيْرَهُ إِلَّا لِأَنَّهُ قَضَى عَنْهُ دَيْنَهُ ثُمَّ قَالَ (ع) وَأَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (ابن بابویه، الفقیه، ۲۶۱/۴)؛ نه به خدا قسم، نه عباس و نه علی(ع) هیچ‌یک از رسول خدا(ص) ارث نبرده‌اند، پیامبر(ص) جز فاطمه(س) وارثی نداشته است و برداشتن سلاح و دیگر اشیای متعلق به پیامبر(ص) از سوی علی(ع) جز برای آن نبوده است که او دین پیامبر(ص) را ادا کرده است. سپس امام(ع) فرمود: «وَأَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (انفال: ۷۵). البته ارث نبردن امام علی(ع) مربوط به مال دنیوی بوده است و بر اساس روایات، آن حضرت برخی اشیا را که از ودایع نبوت بوده به ارث برده است که سپس به ائمه بعد از ایشان رسیده؛ مانند شمشیر و زره و رحل و... (نک: کلینی، ۲۳۴/۱). ثالثاً از نظر شیعه مناصب و از جمله جانشینی پیامبر(ص) به ارث نمی‌رسد و ائمه(ع) هرگز به این دلیل که منتسب به پیامبر(ص) می‌باشند، خود را سزاوار رسیدن

به امامت نمی‌دانستند؛ بلکه براساس شایستگی‌هایی که داشته‌اند، با تصریح امام قبل از خود، به امامت رسیده‌اند و این امر درباره پیامبران هم مصداق دارد: بسیاری از پیامبران فرزندان پیامبران قبلی بودند؛ مانند یوسف پیامبر که فرزند یعقوب بود و یعقوب فرزند اسحاق، و اسحاق و اسماعیل فرزندان ابراهیم (ع) بودند. از طرفی فرزند برخی امامان مانند امام حسن (ع) به امامت نرسیدند؛ چنان‌که فرزند نوح (ع) به پیامبری نرسید و اگر موروثی بود، استثنا نداشت. بنابراین اگرچه از طرف بنی‌عباس ادعای موروثی بودن خلافت پیامبر (ص) برای عباس شده است، اما قول به ارث‌بردن پسرعموی ابوینی باوجود عموی ابی در مذهب امامیه، بر فرض تمام‌بودن ادله، به دلایل پیش‌گفته، ارتباطی با موروثی بودن جانشینی پیامبر (ص) برای حضرت علی (ع) ندارد؛ بلکه بر اولویت پسرعموی ابوینی بر عموی ابی در ارث‌بردن اموال دلالت می‌کند.

نتیجه‌گیری

دلیل معتبری بر مقدم‌بودن پسرعموی ابوینی بر عموی ابی در وراثت وجود ندارد؛ زیرا اولاً اجماع ادعا شده، مدرکی است و حجیت ندارد؛ ثانیاً پسرعمو نسبت به عمو در درجه دورتر از میت قرار دارد؛ هر چند پسرعمو که دارای درجه دورتر است، با دو سبب و عمو که دارای درجه نزدیک‌تر است، با یک سبب به میت تقرب دارد. چون قطع نداریم که قید مزبور یعنی دارای دو سبب بودن دخالتی در اقریبیت داشته باشد و حداقل نمی‌دانیم که اقریبیت باوجود داشتن یا نداشتن دو سبب فرق کند؛ بنابراین حکم به خاطر داشتن دو سبب تغییر نمی‌کند. ضمن اینکه در باب‌های دیگری جز ارث، مانند: عاقله، حضانت، قیومیت و امثال آن، مطلق عمو بر پسرعمو به دلیل نزدیک‌تر بودن مقدم داشته می‌شود و فرق قائل شدن بین آن‌ها از حیث اقریبیت ترجیح بلامرجح است و ترجیح بلامرجح عقلاً قبیح است؛ ثالثاً روایت حسن بن عماره، بر فرض معتبر بودن از نظر سند و کامل بودن از نظر دلالت، با روایات دیگر در تعارض است. روایات مزبور بر چند دسته‌اند:

۱. روایاتی که حکم ارث مطلق عمو و پسرعمو را بیان می‌کند، مانند روایت یزید کناسی از امام باقر (ع) که فرمود: «...أَبْنُ أَخِيكَ مِنْ أَبِيكَ أَوْلَى بِكَ مِنْ عَمِّكَ قَالَ وَعَمُّكَ أَخُو أَبِيكَ مِنْ أَبِيهِ وَأُمُّهُ أَوْلَى بِكَ مِنْ عَمِّكَ أَخِي أَبِيكَ مِنْ أَبِيهِ قَالَ وَأَبْنُ عَمِّكَ أَخِي أَبِيكَ مِنْ أَبِيهِ وَأُمُّهُ أَوْلَى بِكَ مِنْ أَبِي عَمِّكَ أَخِي أَبِيكَ لِأَبِيهِ قَالَ وَأَبْنُ عَمِّكَ أَخِي أَبِيكَ مِنْ أَبِيهِ وَأُمُّهُ» (کلینی، ۷/۷۶۷).

در این روایت، امام (ع) در مقام بیان است و احکام ارث مرتبط با عمو و پسرعمو را ذکر می‌کند و اگر حکم پسرعموی ابوینی با عموی ابی متفاوت بود، باید ذکر می‌کرد؛ بنابراین نمی‌توان آن را با روایت حسن بن عماره تخصیص زد و برعکس می‌توان قائل شد که این روایت تفسیر آیه اولوا الارحام (انفال: ۷۵) است و دلالت دارد که

در همه مسائل، اگر ابوبنی با ابی در یک طبقه و یک درجه باشند، ابوبنی بر ابی مقدم می‌شود؛ وگرنه فرد در درجه مقدم، هرچند ابی باشد، مقدم است.

۲. روایاتی که دلالت دارد در ارث مطلقاً نباید آنچه خدا مقدم داشته، مؤخر و آنچه مؤخر داشته، مقدم داشت و هیچ استثنایی ندارد، مانند روایت یونس بن یعقوب از امام صادق (ع): «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مُقَدَّمٌ لِمَا آخَرَ وَلَا مُؤَخَّرٌ لِمَا قَدَّمَ ثُمَّ ضَرَبَ بِإِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا الْأُمَّةُ الْمُتَّخِرَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا لَوْ كُنْتُمْ قَدَّمْتُمْ مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ وَآخَرْتُمْ مَنْ آخَرَ اللَّهُ وَجَعَلْتُمْ الْوِلَايَةَ وَالْوَرَاةَ حَيْثُ جَعَلَهَا اللَّهُ مَا عَالَ وَلِيُّ اللَّهِ وَلَا عَالَ سَهْمٌ مِنْ قَرَانِصِ اللَّهِ وَلَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ فِي حُكْمِ اللَّهِ وَلَا تَنَازَعَتِ الْأُمَّةُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ...» (کلینی، ۷/۷۸)؛ حضرت علی که درود خدا بر او باد فرمود: حمد و سپاس خداوندی را که آنچه به تأخیر انداخته پیش نمی‌افتد و آنچه پیش انداخته به تأخیر نمی‌افتد. سپس یک دست خود را روی دست دیگر زد و گفت ای امتی که بعد از پیامبرش سرگردان شدید، اگر آنچه خدا مقدم داشته، مقدم بدانید و آنچه به تأخیر انداخته، به تأخیر اندازید، و ولایت و وراثت را در جایی قرار دهید که خداوند قرار داده است، نه بر ولی خدا نقصی وارد می‌شود و نه نقصی (عولی) در سهمی که خداوند برای وارثان قرار داده پیش می‌آید و هرگز دو نفر در حکم خدا با هم اختلاف پیدا نمی‌کنند و امت در هیچ امری از خدا با هم جدال نمی‌کنند....

در این روایت وراثت و ولایت جداگانه ذکر شده است و معنایش این است که باید حساب این دو را از هم جدا کرد. در ولایت، حضرت علی (ع) بر عباس مقدم است، و نباید عباس را بر علی (ع) مقدم داشت، اما در وراثت هیچ‌کدام بر فاطمه (س) مقدم نیستند و در ارث باید طبق قاعده‌ای که خداوند در آیه اولو الارحام فرموده، عمل کرد. این روایت هم می‌تواند بیانی برای روایت حسن بن عماره باشد.

۳. روایاتی که دلالت دارد بر اینکه ارث بردن حضرت علی (ع) دلیل خاص دارد (نک: محمدباقر مجلسی، ۱۰۱/۳۳۷ و ۳۳۸)؛ بنابراین بر فرض که حضرت علی (ع) طبق روایت حسن بن عماره ارث ببرد، این حکم مختص ایشان است و نمی‌توان روایات عامی را که دلالت بر مقدم بودن مطلق عمو بر مطلق پسر عمو دارد تخصیص زد و هر پسر عمو ابوبنی را بر عمو ابی مقدم داشت.

بر فرض که ادله بر ارث پسر عمو ابوبنی با وجود عمو ابی دلالت کند، به دلایل پیش گفته هیچ ارتباطی بین آن و اعتقاد امامیه به جانشینی حضرت علی (ع) بعد از پیامبر (ص) وجود ندارد.

منابع

قرآن کریم

آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، درر الفوائد فی الحاشیة علی الفرائد، چاپ اول، تهران: مؤسسه الطبع و النشر التابعة

لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۰ق.

ابن بابویه، محمد بن علی، المقنع، چاپ اول، قم: مؤسسه امام هادی (ع)، ۱۴۱۵ق.

_____، الهدایة فی الاصول و الفروع: هداية المتعلمين، چاپ اول، قم: مؤسسه امام هادی (ع)، ۱۴۱۸ق.

_____، کتاب من لا يحضره الفقيه، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.

ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحديث و الاثر، چاپ اول، قم: اسماعیلیان، بی تا.

ابن ادریس، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.

ابن زهره، حمزة بن علی، غنية النزوع إلى علمی الأصول و الفروع، به تصحیح احمد عبدالغفور عطار، چاپ اول، قم: مؤسسه امام

صادق (ع)، ۱۴۱۷ق.

ابن فهد حلی، احمد بن محمد، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، به تحقیق مجتبی عراقی، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات

اسلامی، ۱۴۰۷ق.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار الصادر، ۱۴۱۴ق.

اراکي، محمد علی، رسالة فی الارث، چاپ اول، قم: مؤسسه در راه حق، ۱۴۱۵ق.

تفرشی، مصطفی بن حسین، نقد الرجال، چاپ اول، قم: آل البيت (ع)، ۱۴۱۸ق.

جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، چاپ اول، تهران: گنج دانش، ۱۳۶۳.

جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية، چاپ اول، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۱۰ق.

حرعاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، چاپ اول، قم: آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ق.

خویی، ابوالقاسم، اجود التقريرات، چاپ اول، قم: عرفان، ۱۳۵۲.

روحانی، محمد صادق، فقه الصادق علیه السلام، چاپ اول، قم: دارالکتاب، ۱۴۱۲ق.

سبحانی تبریزی، جعفر، نظام الإرث فی الشریعة الإسلامية الغراء، به تقریر سید رضا پیغمبرپور کاشانی، چاپ اول، قم: مؤسسه

امام صادق (ع)، ۱۴۱۵ق.

سبزواری، عبدالاعلی، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، چاپ چهارم، قم: دفتر آیت الله سبزواری، ۱۴۱۳ق.

شبییری زنجانی، موسی، کتاب نکاح، به تحقیق مؤسسه پژوهشی رأی پرداز، چاپ اول، قم: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز، ۱۴۱۹ق.

شهید اول، محمد بن مکی، الدروس الشرعية فی فقه الإمامية، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، چاپ اول، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۴۱۰ق.

_____، مسالك الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، به تحقیق گروه پژوهش معارف اسلامی، چاپ اول، قم:

مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.

صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، به تصحیح عباس قوچانی و علی آخوندی،

- چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
- طباطبایی، علی بن محمد، ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل، به تصحیح محمد بهره مند و دیگران، چاپ اول، قم: آل البيت (ع)، ۱۴۱۸ق.
- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، به تحقیق شیخ ابراهیم بهادری و شیخ محمد هادی، قم: دارالاسوة، ۱۴۱۶ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، چاپ اول، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۹۰ق.
- _____، تهذیب الاحکام، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
- _____، رجال الشیخ الطوسی: الابواب، به تصحیح جواد قیومی اصفهانی، چاپ سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۷ق.
- _____، المبسوط فی فقه الامامیه، چاپ سوم، تهران: المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفرية، ۱۳۸۷ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- _____، مختلف الشیعة فی أحکام الشریعة، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- عمر، فاروق، العباسيون الأوائل، چاپ دوم، بغداد: جامعه، ۱۹۷۷م.
- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، التفتیح الرائع لمختصر الشرائع، به تصحیح سید عبداللطیف حسینی کوه کمری، چاپ اول، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- فاضل هندی، محمد بن حسن، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، الوافی، به تصحیح ضیاء الدین حسینی اصفهانی، چاپ اول، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (ع)، ۱۴۰۶ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الاطهار علیهم السلام، چاپ اول، بیروت: مؤسسة الطبع و النشر، ۱۴۱۰ق.
- مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، به تصحیح سیدحسین موسوی کرمانی و دیگران، چاپ دوم، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، ۱۴۰۶ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، به تصحیح عبدالحسین محمدعلی بقال، چاپ دوم، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن، کفاية الأحکام، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳ق.
- مغنیه، محمدجواد، الفقه علی المذاهب الخمسة، چاپ دهم، بیروت: دار التیاریت الجدید-دار الجواد، ۱۴۲۱ق.
- مفید، محمد بن محمد، المقنعة، چاپ اول، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

مقدس اردبیلی، احمدبن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الاذهان، به تصحیح آقامجتبی عراقی و دیگران، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.

میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، القوانين المحکمه فی الاصول، چاپ اول، قم: احیاء الکتب الاسلامیه، ۱۴۳۰ق.
نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی: فهرست أسماء مصنفی الشیعة، به تصحیح سید موسی شبیری زنجانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.

نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، چاپ اول، قم: آل البيت (ع)، ۱۴۱۵ق.
هاشمی شاهرودی، محمود و جمعی از پژوهشگران، موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت (ع)، به تصحیح جمعی از پژوهشگران مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، چاپ اول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب أهل البيت (ع)، ۱۴۲۳ق.

